

## مقدمه: چیزهای زیبا

هنگام جدا شدن پوست سر از جمجمه، صدایی خاص به گوش می‌رسد. درست مانند جدا کردن یک تکه بزرگ ولکرو<sup>۱</sup> از منبع خودش. صدایی بلند و خشن و تا حدی ناراحت‌کننده است. در دانشکده‌های پزشکی کلاسی وجود ندارد که صداها و بوی جراحی مغز را به شما پیاموزد. در حالی که کمبود چنین کلاسی در دانشکده‌ها کاملاً احساس می‌شود و چه بهتر که وجود داشته باشد.

آموزش برای سرو صدای سنگین مته، وقتی که استخوان را آره می‌کند و سوراخ‌هایی را که مته ایجاد کرده، را در یک خط مستقیم برش می‌دهد و فضای اتاق عمل پر از بوی خاک آره تابستانی می‌شود.

صدای ناخواسته‌ای که جمجمه هنگام برداشته شدن از سخت شامه<sup>۲</sup> ایجاد می‌کند و صدای قیچی که به آرامی عبور می‌کند.

هنگامی که مغز در معرض دید همگان قرار می‌گیرد، به وضوح می‌توان دید که با هر ضربان قلب، گویی با ریتم حرکت می‌کند، طوری بنظر می‌رسد که صدای ناله‌اش، در اعتراض به برهنگی و آسیب‌پذیری‌اش و

اینکه رازهای آن در زیر نورهای خشن اتاق عمل نمایان شده، بلند شده است.

پسرک در لباس بیمارستان کوچکتر از اندازه واقعی خود به نظر می‌رسد و در حالی که منتظر است تا وارد اتاق عمل جراحی شود، تقریباً داخل تخت فرو رفته است.

- مامی من برای من دعا کرد. مطمئناً برای تو هم دعا می‌کنه.

صدای نفس نفس زدن مادر پسرک را با صدای سنگین می‌شنوم و می‌دانم که او تمام نیروی خودش را جمع می‌کند که در نظرپسرش قوی بماند. دستم را لای موهای بلند و خرمایی‌اش می‌کشم.

- می‌خواهی دوباره برایت شرح بدهم که امروز چه اتفاقی می‌افتد قهرمان، یا آماده‌ای؟

خیلی دوست داشت وقتی که او را قهرمان و یار رفیق صدا می‌زدم.

- آره می‌دونم قراره من بخوابم و تو اون چیز زشت را از سرم در بیاری تا دیگه سردرد نگیرم. بعدش مامان و مامی را می‌بینم.

در واقع اون چیز زشت، یک مدولوبلاستوما، شایع‌ترین تومور بدخیم مغزی در کودکان است و در حفره خلفی زیر جمجمه قرار دارد. بیان مدولوبلاستوما برای بزرگسالان هم آسان نیست، چه برسد برای یک کودک چهار ساله، هرچقدر هم که باهوش باشد.

در واقع راست می‌گفت تومورهای مغزی کودکان چیزهای زشتی هستند، پس یه جورایی من با این لفظ موافقم. آنها مهاجم‌هایی بد قیافه هستند که تقارن حساس مغز را به هم می‌ریزند. آنها از میان دو لوب مخچه رشد می‌کنند و در نهایت نه تنها مخچه بلکه ساقه مغز را نیز فشرده می‌کنند تا در آخر راه‌هایی که به مایع در مغز اجازه گردش می‌دهد را، مسدود کنند. مغز یکی از زیباترین چیزهایی است که تا به حال دیده‌ام، و کشف اسرار آن و دست یافتن راه‌هایی برای درمان آن، امتیازی است که آن بدیهی تلقی نکرده‌ام.

- به نظر می‌رسد که آماده‌ای. پس من هم ماسک ابرقه‌رمانی خود را می‌زنم و در اتاقی روشن منتظر دیدارتو هستم.

لبخند زیبایی به من زد. ممکن است که ماسک‌های جراحی و اتاق‌های عمل ترسناک باشند. امروز آنها را ماسک‌های ابرقهرمانی و اتاق‌های روشن می‌نامم تا او زیاد نترسد. ذهن چیز بامزه‌ای است، اما من قصد ندارم معنانشناسی را برای یک کودک چهار ساله شرح دهم. عاقل‌ترین بیماران و آدم‌هایی که تا به الان ملاقات کرده‌ام، کودکان بوده‌اند. آنها صادق هستند. آنها به شما خواهند گفت که چه چیزی آنها را می‌ترساند، چه چیزی آنها را خوشحال می‌کند، و چه چیزی را در مورد شما دوست دارند و چه چیزی را دوست ندارند. هیچ دستور کار مخفی وجود ندارد، و شما مجبور نیستید حدس بزنید که عمیقا چه حسی دارند.

به طرف مادر و مادر بزرگش می‌روم.

- یک نفر از تیم ما روند کار را برای شما مرتب گزارش و شرح می‌دهد. پیش‌بینی می‌کنم که بتونیم تومور را بطور کامل برداریم. انتظار هیچ عارضه‌ای ندارم.

این سخنانی نیست که یک جراح صرفا بخواهد برای امید دادن به خانواده به کار ببرد.

- برنامه من جراحی تمیز و بسیار کارآمد برای برداشتن کل تومور است، در ضمن یک برش کوچک از تومور را به آزمایشگاه می فرستم تا بینم این چیز زشت در حقیقت چقدر زشت است.

مطمئن بودم که مامان و مادربزرگ هر دو نگرانند. به نوبت دست هر کدام از آنها را می گیرم و سعی می کنم به آنها آرامش بدهم و آنها را امیدوار کنم. میدانم به هیچ وجه کار ساده ای نیست. سردردهای سحرگانه های فرزند به وحشتناک ترین کابوس هر پدر و مادری تبدیل شده است. در کل مادرش به من اعتماد داره مادربزرگش به خدا و من به تیمم اعتماد دارم. پس همه با هم برای نجات جان این پسر تلاش و تمرکز خواهیم کرد.

آمپول بیهوشی زده شد. متخصص بیهوشی برای شروع کار شمارش معکوس را خواند، وقتی بیهوش شد سر پسر را در قابی که به جمجمه اش وصل است، می گذارم و او را به حالت خوابیده به روی شکم قرار می دهم.

قیچی مو را بیرون می آورم. هر چند معمولاً پرستار محل جراحی را آماده می کند، اما ترجیح می دهم